

بررسی معانی اندام‌واژه‌ها در اصطلاحات، ضرب‌المثله‌ها و باورهای عامیانه در زبان فارسی با رویکرد شناختی

سیما کیایی، آرزیتا افراشی*، مصطفی عاصی

۱- گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

۲- گروه زبان‌شناسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران.

آبان ۱۴۰۲، دوره ۱۶، شماره پیاپی ۹۰، صص ۲۱۹-۱۹۹

DOI: 10.22034/bahareadab.2023.16.4444

نشریه علمی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی

(بهار ادب)

چکیده:

زمینه و هدف: با توجه به اهمیت مفهوم‌سازی اندام‌واژه‌ها در قالب نظریه بدن‌مندی در زبان‌شناسی، مقاله حاضر به چندمعنایی اندام‌واژه‌های (سر، مو، گوش، لب، گلو، گردن، شکم، سینه، ناخن، پا، زبان، زانو، شانه، دهان، دنده، دندان، دماغ، چشم، خون، جگر، چانه، پیشانی، پوست، ریش، پستان، بغل، انگشت، دل، بازو، و دست) در اصطلاحات و ضرب‌المثلهای فارسی پرداخته است.

روش مطالعه: برای انجام این پژوهش ۲۰۱۰ اصطلاح و ضرب‌المثل از کتابهای کوچک شامل، فرهنگ فارسی عامیانه ابوالحسن نجفی، فرهنگ سخن، فرهنگ معین، امثال و حکم دهخدا و فرهنگ کنایات منصور ثروت جمع‌آوری شد و بر مبنای این پیکره، معانی متفاوت اندام‌واژه‌ها استخراج و تحلیل شد.

یافته‌ها: مشخص گردید که اندام‌واژه «دل» با تعداد ۲۶۹ از ۲۰۱۰ کاربرد در ضرب‌المثلهای دارای بیشترین بسامد و اندام‌واژه‌های «بازو» و «شست» با تعداد یک و دو دارای کمترین بسامد از کل کاربرد اندام‌واژه‌ها در ضرب‌المثلهای هستند.

نتیجه‌گیری: اندام‌واژه «دل» بعنوان جایگاه احساسات، عواطف و امیال گوناگون مانند عشق و علاقه، وابستگی و دل‌بستگی، محبت و مهربانی، شفقت، صداقت، حسرت، ناراحتی، رنجش، اضطراب و نگرانی، قساوت و سنگدلی، و ترس به کار رفته است. بعلاوه فرایند شناختی مانند استعاره و مجاز و دانش فرهنگی از عوامل مهم در زایایی معنا هستند.

تاریخ دریافت: ۱۰۱ آبان ۱۴۰۱

تاریخ داوری: ۱۵ آذر ۱۴۰۱

تاریخ اصلاح: ۳۰ آذر ۱۴۰۱

تاریخ پذیرش: ۱۲ بهمن ۱۴۰۱

کلمات کلیدی:

معنی‌شناسی شناختی، استعاره مفهومی، مجاز مفهومی، بدن‌مندی، اصطلاح و ضرب‌المثل، اندام‌واژه

* نویسنده مسئول:

a.afraشي@ihcs.ac.ir

۸۸۰۴۶۸۹۱ (۹۸ ۲۱)



ORIGINAL RESEARCH ARTICLE

Examining the meanings of parts of words in idioms, proverbs and popular beliefs in Persian language with a cognitive approach

S. Kiaei, A. Afrashi*, M. Assi

1- Department of Persian Language and Literature, Faculty of Humanities, South Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

2- Department of Linguistics, Research Institute of Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran.

ARTICLE INFO

Article History:

Received: 01 November 2022
 Reviewed: 06 December 2022
 Revised: 21 December 2022
 Accepted: 01 February 2023

KEYWORDS

Cognitive semantics, conceptual metaphor, conceptual permission, corporeality, idiom and proverb, word organ.

*Corresponding Author

a.afrahi@ihcs.ac.ir

(+98 21) 88046891

ABSTRACT




BACKGROUND AND OBJECTIVES: Considering the importance of conceptualizing the parts of words in the form of corporeality theory in linguistics, the present article discusses the multiple meanings of parts of words (head, hair, ears, lips, throat, neck, stomach, chest, nail, leg, tongue, knee, shoulder, mouth, rib, tooth, nose, eye, blood, liver, chin, forehead, skin, beard, breast, armpit, finger, heart, arm, hand) in idioms and proverbs Persian has been paid.

METHODOLOGY: To carry out this research in 2010, idioms and proverbs were collected from the books of Kuche Shamalu, Farhan Farhang Amianeh Abul Hasan Najafi, Farhang Sokhan, Farhang Moein, Proverbs and Rule of Dehkhoda, and Farhang Kenayat Mansour Servat, and based on this corpus, Different meanings of words were extracted and analyzed.

FINDINGS: It was found that the part of the word "heart" with the number of 269 out of 2010 uses in proverbs with the highest frequency and the parts of the word "arm" and "thumb" with the number of 1 and 2 with the lowest frequency of the whole use of the part of the word They have -s in proverbs.

CONCLUSION: The organ of the word "heart" as the seat of various feelings, emotions and desires such as love and affection, dependence and attachment, affection and kindness, compassion, honesty, regret, discomfort, resentment, anxiety and worry, cruelty and callousness, fear of The work is done. In addition, cognitive processes such as metaphor and permission and cultural knowledge are important factors in the generation of meaning.

DOI: [10.22034/bahareadab.2023.16.4444](https://doi.org/10.22034/bahareadab.2023.16.4444)

NUMBER OF REFERENCES	NUMBER OF TABLES	NUMBER OF FIGURES
 30	 2	 1

۱. مقدمه

یکی از مفروضات اصلی در زبان‌شناسی شناختی آن است که شناخت و عملکرد ذهن انسان مبتنی بر تجربیات بدنی اوست. از این رو اندام‌واژه‌ها که پیوند تن-زبانی را مینمایانند از اهمیت بسیار در تحلیلهای شناختی برخوردارند و داده‌های ارزشمندی برای مطالعه چندمعنایی به دست میدهند. پژوهش‌های صورت‌گرفته در چندمعنایی نسبتاً وسیع است؛ بخش قابل توجهی از این پژوهش‌ها به مطالعه چندمعنایی در مقوله‌های مختلفی مانند حروف اضافه و افعال، بویژه افعال حسی،^۱ در زبانهای گوناگون اختصاص یافته است.

اونز و تایلر^۲ (۲۰۰۳: ۵۸-۴۵) معتقدند مفاهیم مختلف یک لفظ، شبکه معنایی نظام‌مندی را به وجود می‌آورد که پیرامون یک مفهوم پیش‌نمونه^۳ و کانونی شکل میگیرد. این آثار، نگرشی تازه به چندمعنایی را به وجود آورده‌اند. در زبان‌شناسی، چندمعنایی یک سازوکار مقوله‌بندی است. بر این اساس، معانی مرتبط واژه‌ها در یک مقوله قرار میگیرند و آن مقوله پیرامون مفهوم پیش‌نمونه، که پربسامدتر و طبیعیت‌تر است، سامان مییابد.

ایبارتس-آنتونانو^۴ (۲۰۰۲) روابط میان مفاهیم مختلف واژه «سر» را در زبان باسک بررسی کرده است و نشان داده‌اند که این روابط اتفاقی نیست، بلکه نظام‌مند و طبیعی است. وی معتقد است این طیف از مفاهیم، شبکه واژگانی پیچیده‌ای را میسازند که در آن، مفهوم پیش‌نمونه «عضوی از بدن» در مرکز شبکه قرار دارد و سایر مفاهیم از طریق فرآیندهای شناختی همچون استعاره و مجاز و «چندمعنایی ترکیبی»^۵ از این مفهوم بسط مییابند. در پژوهش آنتونانو چگونگی به‌کارگیری این معانی در عبارات اصطلاحی و مفهوم‌سازی آنها با توجه به منشأ بدنی و فرهنگیشان، در زبان باسک بررسی شده است. نتایج حاصل نشان میدهد که بسط معنایی چنین عبارتهایی قابل پیش‌بینی است و نیز نقش فرهنگ در مفهوم‌سازی آنها پررنگ است.

انفلید، ماجد و وان استادن^۶ (۲۰۰۶) در زبانهای مختلف، چگونگی مفهوم‌سازی و مقوله‌بندی اندام‌واژه‌ها را شرح داده‌اند. آنها به مطالعه اندام‌واژه‌ها در ده زبان به قرار زیر پرداخته‌اند: لائو^۷، جاهای^۸، کئورک تالبوره^۹، یلی یدینی^{۱۰}، پنجابی^{۱۱}، تریبو^{۱۲}، زبان اشاره آمریکایی^{۱۳}، بووکالیو^{۱۴}، تایدور^{۱۵}، و سیوز^{۱۶}. نتایج حاصل از این پژوهش نشان داد که بدن یک تجربه فیزیکی مشترک برای همه انسانهاست و در واقع «همگانی جسمانی» محسوب میشود. در این

1. Perception verbs
2. Evans & Tyler
3. prototype
4. Ibarretxe -Antunano
5. Compositional Polysemy
6. Enfield & Majid & Van Staden
7. Laos
8. Jahai
9. kwk Thayayorre
10. Yeli Dnye
11. Panjabi
12. Tariyo
13. American Sign Language
14. Bokalive
15. Tidore
16. Savasauo

پژوهش، چند عامل تقسیم‌بندی و نامگذاری اعضای بدن معرفی شده است. اولین عامل تجارب ادراکی، شامل تجارب دیداری، حسی، و حرکتی است.

مطالعات رده‌شناختی نشان داده است که اندام‌واژه‌های درونی و بیرونی در همهٔ زبانها مبنای مفهوم‌سازی و بسط استعاری و مجازی واقع میشوند و پدیدهٔ چندمعنایی، که در همهٔ زبانها رخ میدهد، در مورد اندام‌واژه‌ها از بسامد بسیاری برخوردار است. بر اساس نتایج حاصل از تحلیل چندمعنایی اندام‌واژه‌ها در زبانهای مختلف، پدیدهٔ چندمعنایی برخلاف نگرش قالب در معنی‌شناسی ساختگرا، که امری اتفاقی و وابسته به بافت محسوب میشود، تابع الگو و قاعده است؛ بدین ترتیب به نظر میرسد امکان جستجوی الگوهایی برای بسط استعاره و مجاز در چندمعنایی اندام‌واژه‌ها وجود دارد. با توجه به مقدمهٔ مختصری که ذکر شد، مسئلهٔ اصلی پژوهش حاضر این است که اندام‌واژه‌های بیرونی و درونی در زبان فارسی از چه شبکهٔ معنایی برخوردارند؟ به این مسئلهٔ کلی در قالب سؤالات ذیل پاسخ داده میشود.

الف) در پیکرهٔ ضرب‌المثلهای، اصطلاحات و باورهای عامیانه زبان فارسی، کدام اندام‌واژه‌ها با بسامد بیشتری به کار رفته‌اند؟

ب) در پیکرهٔ فوق، کدام اندام‌واژه‌ها در ساخت اصطلاحات با بسامد کمتری به کار رفته‌اند؟

ج) در پیکرهٔ فوق، کدام اندام‌واژه‌ها با مفهوم‌سازی عواطف پیوند نزدیکتری دارند؟

براساس سه پرسش الف تا ج فرضیه‌های زیر قابل ارائه است:

الف) نگاهی مقدماتی به پیکرهٔ ضرب‌المثلهای، اصطلاحات و باورهای عامیانه نشانگر این است که اندام‌واژهٔ «چشم» در اصطلاحات با بسامد بیشتری به کار رفته است.

ب) در پیکرهٔ مورد بررسی، اندام‌واژهٔ «بینی» با بسامد کمتری به کار رفته است.

پ) بر اساس داده‌های به‌دست‌آمده از پیکرهٔ مذکور، اندام‌واژه‌های «دل»، «جگر»، و «قلب» با مفهوم‌سازی عواطف پیوند نزدیکتری دارند.

روش مطالعه

پژوهش حاضر کتابخانه‌ای و پیکره‌مدار است. این پژوهش، بر مبنای استخراج ۲۰۱۰ داده که شامل کل اندام‌واژه‌های درونی و بیرونی است از پیکرهٔ فرهنگها و باورهای عامیانه مانند *کوچه شاملو*، فرهنگ *عامیانه ابوالحسن نجفی*، فرهنگ *سخن*، فرهنگ *معین*، *امثال و حکم دهخدا*، فرهنگ *کتابیات منصور ثروت* بصورت دستی انجام شده است. پیکرهٔ ضرب‌المثلهای فارسی از این رو برای پژوهش انتخاب شده که ضرب‌المثلهای همواره بازتاب جهان‌بینی و فرهنگ یک جامعهٔ زبانی محسوب میشوند و اطلاعات ارزشمندی را دربارهٔ جهان‌بینی و چگونگی دریافت سخنگویان آن جامعهٔ زبانی از محیط اطراف به دست میدهند. سپس داده‌ها بصورت دستی وارد نرم‌افزار word شده و برای توضیح بسط معانی اندام‌واژه‌ها بر مبنای مجاز و استعاره، که از فرآیندهای شناختی برای مفهوم‌سازی هستند، در تحلیلها استفاده شده است سپس برای محاسبه، این داده‌ها وارد نرم‌افزار excel شده‌اند، و نمودارهای بسامدی از تعداد معانی به‌دست‌آمده ترسیم شده و پس از آن تحلیل داده‌ها بر اساس مفاهیم معنی‌شناسی شناختی با تمرکز بر فرضیهٔ بدنمندی صورت گرفته است.

بحث و بررسی

استعاره مفهومی^۱: لیکاف^۲ در نظریه معاصر استعاره^۳ دریافت جدیدی از استعاره ارائه داد که تداوم نگرش یاکوبسن به استعاره است و با دریافت استعاره در ادبیات متفاوت است. لیکاف میگوید جایگاه استعاره در زبان نیست، بلکه خاستگاه آن، در نظام مفهومی، یعنی نگاشت از قلمرو مبدأ به قلمرو مقصد است؛ بنابراین استعاره صرفاً زبانی نیست، بلکه موضوعی است مربوط به اندیشه و کنشهای اجتماعی و زبان. استعاره در حقیقت ابزار تفکر است نه آرایه زبانشناسی که شاعر و ادیب به کار میبرد؛ بر این اساس ما در قالب استعاره‌ها میندیشیم. به مثال زیر توجه کنید:

۱- شب فرا میرسد.

جمله یک حاوی مفهومی استعاری است که بر اساس آن مفهوم زمان (شب) بر مبنای مفهوم حرکت در مسیر درک شده است.

مجاز مفهومی^۴: لیکاف و جانسون معتقدند در مجاز نوعی رابطه ارجاعی وجود دارد که برای دریافت آن باید از اطلاعات بافتی بهره جست. در اینجا برای ایجاد ارتباط میان حوزه‌های مفهومی درگیر در مجاز و دریافت مفهوم مجازی جمله یا عبارت لازم است از دانش بافتی بهره ببریم (اوانس^۵، ۲۰۰۷: ۱۷). به نمونه زیر توجه کنید:

۲- حافظ را بیاور.

در نمونه دو، واژه «حافظ» مجازاً به کتاب غزلیات حافظ ارجاع داده شده است.

چندمعنایی: در زبانشناسی شناختی دو نگرش به چندمعنایی وجود دارد. در نگرش نخست چندمعنایی با توجه به مقولات شعاعی مطرح شده از سوی لیکاف (۱۹۸۷) تحلیل میشود؛ بدین منظور ساختار مدور فرضی مد نظر است که مفهوم پیش‌نمونه در مرکز آن و باقی معانی در فواصلی از مرکز، روی شعاع این دایره قرار دارند و شباهت خانوادگی باعث میشود این معانی در یک ساختار مقوله‌ای قرار گیرند. در نگرش دیگر، که به تیلر^۶ (۱۹۹۵) تعلق دارد ساختار مقوله را بر اساس زنجیره‌ای از معانی در نظر میگیریم. برای مثال یک واژه میتواند یک تا چهار معنی داشته باشد. معنی «یک» اساس شکلگیری معنی «دو»، معنی «دو» اساس شکلگیری معنی «سه»، الی آخر است.

بدنمندی^۷: بدنمندی یکی از مفاهیمی است که در حوزه زبانشناسی شناختی از دهه ۱۹۹۰ تا کنون بسیار مورد توجه قرار گرفته است. از دیدگاه لیکاف و جانسون^۸ (۱۹۹۷: ۳۲) یکی از مهمترین یافته‌های علوم شناختی این است که ذهن بطور ذاتی بدنمند است و استدلال^۹، برگرفته از ویژگیهای بدن انسان، جزئیات ساختار نورونی مغز و عملکرد او در رویارویی با جهان خارج است. این تعریف نشان‌دهنده اهمیت عملکرد بدن در ساختار نظام ادراکی است و از آنجا که هر رفتاری حاصل تعامل بدن با محیط اطراف است، میتوان گفت تجارب بشر بدنمندانند.

1. Connectional Metaphor

2. Lakoff

3. Contemporary theory of Metaphor

4. Met anomaly Conceptual

5. Evans

6. Tayler

7. Embodiment

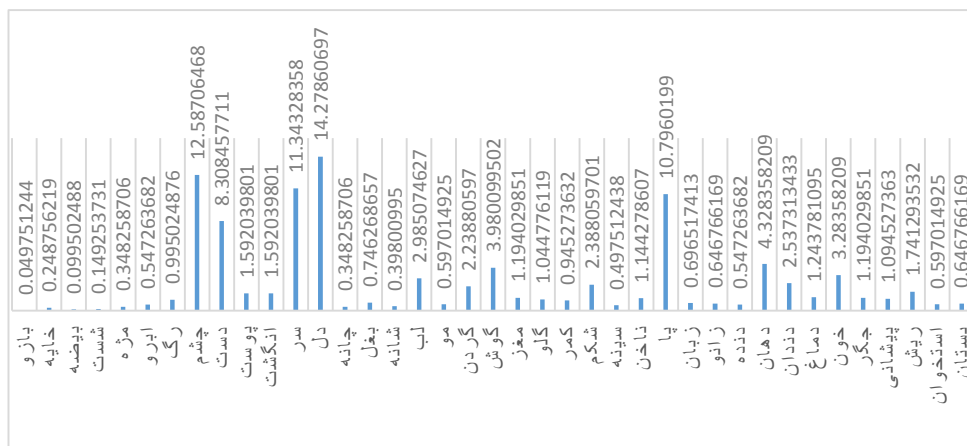
8. Johnson & Lakoff

9. Reason

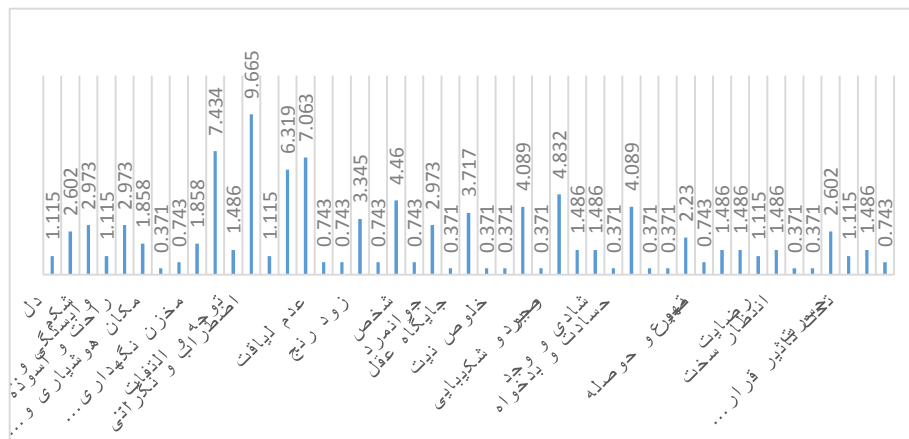
اندام‌واژه‌ها و معانی آنها از این رو در معنی‌شناسی شناختی اهمیت دارند که داده‌های حائز اهمیت دربارۀ رابطه بدن-ذهن به دست می‌دهند.

تحلیل داده‌ها

در این قسمت بمنظور مقایسهٔ بسامد اندام‌واژه‌ها و محک فرضیه‌های اول، دوم و سوم، دو نمودار (۱-۴) و (۲-۴) یکی از بسامد کل اندام‌واژه‌ها و دیگری از گسترۀ چندمعنایی اندام‌واژه «دل» بعنوان پربسامدترین اندام‌واژه، بعنوان اندام‌واژه‌ای که با عواطف و احساسات پیوند خورده در این پیکره ترسیم شده است.



نمودار ۱-۴ بسامد اندام‌واژه‌ها در پیکرهٔ ضرب‌المثلها و اصطلاحات و باورهای عامیانه زبان فارسی نمودار (۱-۴) بمنظور مقایسهٔ بسامد کل اندام‌واژه برای محک به فرضیهٔ ۱ و ۲ نشان می‌دهد که اندام‌واژه «دل» به تعداد ۲۶۹ از ۲۰۱۰ ضرب‌المثل ۱۴ درصد و پس از آن اندام‌واژه «چشم» به تعداد ۲۵۳ و با بسامد ۱۲ درصد بیشترین بسامد را دارا هستند. اندام‌واژه «بازو» و «بویسه» و «شست» به تعداد ۱ و ۲ و ۳ از ۲۰۱۰ ضرب‌المثل به ترتیب ۰،۰۴۹ و ۰،۰۹۹ و ۰،۱۴۹ کمترین بسامد را در کل اندام‌واژه‌ها دارا هستند (اعشار ذکرشده در نمودار میزان دقیق بودن این بسامد را توضیح می‌دهد).



در نمودار ۴-۲ نمایش آماری بسط معنایی اندام‌واژه «دل» بعنوان جایگاه احساسات و عواطف ارائه شده است.

نمودار ۴-۲ بسط معنایی اندام‌واژه «دل» در پیکره ضرب‌المثلها و اصطلاحات و باورهای عامیانه زبان فارسی

همانطور که از نمودار (۴-۲) قابل دریافت است، اندام‌واژه «دل» در معانی شکم، احساس سیری، گرسنگی و پرخوری بمثابة ظرفی برای مظهروف غذا و نیز مخزن نگهداری رازها به کار رفته است. به دلیل موقعیت قرارگیری «دل» تقریباً در مرکز و داخل بدن و نیز عملکرد حیاتی آن برای بدن، معنای اصلی آن، مرکز یا کانون است و بعنوان پربسامدترین اندام‌واژه در جایگاه احساسات، امیال و خواسته‌های مثبت و منفی و ویژگی‌های شخصیتی مربوط به آنها می‌باشد. احساسات و امیال مثبت مانند عشق، علاقه، وابستگی و دلبستگی، محبت و مهربانی، رحم، صداقت، صبر و شکیبایی، شادی و وجد، راحتی و آسودگی، لذت بردن، آرزو و امید، شجاعت و دلیری و جوانمردی، توکل، آرامش، رضایت، تحت تأثیر قرار گرفتن؛ و امیال و احساسات منفی مانند حسرت، ناراحتی، رنجش، اضطراب و نگرانی، قساوت و سنگدلی، ترس و بزدلی، غم و اندوه، طمع، حسادت و بدخواهی، کینه و کدورت، تهوع، مصیبت، انتظار، ظن و گمان و تردید به کار رفته است.

در ادامه بمنظور روشن شدن نحوه تحلیل در این پژوهش، به نمونه‌هایی از تحلیل شناختی ضرب‌المثلهایی از پیکره می‌پردازیم که در آنها یک اندام‌واژه به کار رفته است.

اندام‌واژه «سر»

۱- بیگانه پای دار میرود اما «سر» دار نمیرود: در این مثال «سر» در مفهوم «بالا» به کار رفته است. موقعیت و جایگاه «سر» بعنوان نقطه شروع و ابتدا و بالای بدن موجب این بسط معنی شده است. آنتونانو (۲۰۰۲) چندمعنایی اندام‌واژه «سر» را در زبان باسک بدین صورت توضیح داده است که اندام‌واژه «سر» در معنای نهایت و غایت بسط معنایی می‌یابد و بر اساس چندمعنایی ترکیبی و همنشینی در کنار کلمات دیگر، مفاهیم متفاوتی مانند بالا، ابتدا، انتها را پیدا میکند. همچنین مفاهیمی مانند مو، قسمت جلو، ذهن و مغز، مرکز، واحد شمارش حیوانات، شخص و انسان نیز در زبان باسک برای واژه معادل «سر» یافت شده است.

۲- سرِ جنگ دارد: جایگاه مغز در سر موجب شده «سر» مرکز تصمیمگیری و قصد کردن باشد و بطور استعاری در مفهوم قصد و نیت به کار رود. این کاربرد از نظر شناختی به موقعیت مغز در سر اشاره میکند. «سر» در بالاترین نقطه بدن واقع شده است و مغز که نقش رهبری فرآیندهای بدن را به عهده دارد در سر قرار گرفته است. بعلاوه وظیفه تفکر و اندیشه و تصمیمگیری نیز به عهده آن است.

اندام‌واژه «مو»

۱- مو برداشتن: مو برداشتن در معنای ترک خوردن به کار میرود (فرهنگ دهخدا). مو بعنوان حوزه مبدأ یک استعاره هستی‌شناختی در این اصطلاح به کار رفته است. نازکی و شکل مو موجب شده بر اساس فرآیند تشبیه در حوزه مبدأ این استعاره قرار بگیرد و در معنای «ترک» بسط معنایی پیدا کند.

۲- مو به تن راست ایستادن: این عبارت در مفهوم ترس و وحشت بسیار به کار رفته است. یکی از نشانه‌های بیولوژیکی ترس و وحشت در بدن، راست شدن موهای بدن است. یو^۱ معتقد است (۵:۲۰۰۹) تأثیرات فیزیولوژیکی یک احساس، بخشی از معنی آن را تشکیل میدهند؛ در اینجا تأثیرات فیزیولوژیک بطور استعاری به احساس ترس دلالت کرده است.

اندام‌واژه «گوش»

۱- به گوش فرورفتن: مجازاً در معنای فهمیدن و دریافتن است. گوش بعنوان ابزار شنوایی که عمل شنیدن از طریق آن صورت میگیرد یکی از مجاری ادراک است. آنتونانو (۱۹۹۹:۶۴) هنگامی که به چندمعنایی در حوزه حسی-شنوایی پرداخته، فعلهای «hear» و «listen» در زبان انگلیسی و معادل آنها را در زبانهای باسک و اسپانیایی مورد بررسی قرار داده است و اشاره کرده که فعل «listen»، «گوش دادن» در معنای درخواست توجه از شنونده به کار میرود و در همنشینی با سایر کلمات از بسط معنایی فهمیدن، دریافتن، توجه کردن، قبول کردن، پذیرفتن و اطاعت کردن برخوردار است. البته فعل شنیدن و سایر افعال این حوزه حسی در زبان فارسی نیز در معنای فهمیدن و دریافتن به کار میروند (افراشی و صامت، ۱۳۹۳).

۲- گوش به زنگ: در قالب استعاره هستی‌شناسی، در مفهوم منتظر ماندن است. بر اساس فرهنگ (دهخدا) معنای این اصطلاح از انتظار برای زنگ شاطران در دوران قدیم برمی‌آید. این نمونه در کنار سایر نمونه‌ها نشان‌دهنده نقش فرهنگ و کنشهای اجتماعی در شکلدهی چندمعنایی است. برای روشن شدن موضوع به بیتی از غزل حافظ توجه کنید:

در کنج دماغم مطلب جای نصیحت / کاین گوشه پر از زمزمه چنگ و رباب است
وقتی در جستجوی معنی واژه «گوشه» بسراغ فرهنگ عمید میرویم، معانی ذیل را مییابیم: کنج، زاویه، کناره، لبه، جای خلوت و آرام، قسمتی از چیزی و یا در موسیقی ایرانی هریک از قطعات یا آهنگهایی که دستگاهها و نغمات موسیقی ایرانی را تشکیل میدهند و به دو دسته گوشه‌های سازی و آوازی تقسیم میشوند. بخشی از معنی واژه «گوشه» در مصرع دوم به قرینه با واژه «کنج» در مصرع اول به دست می‌آید و بخش دیگری از معنی آن با استناد به دانش فرهنگی از موسیقی دستگاهی ایرانی و تحت تأثیر وجود واژه‌های چنگ و رباب در همان مصرع حاصل

^۱. Yu

میشود؛ بنابراین دانش فرهنگی در کنار ویژگیهای ادراکی و شناختی میتواند به چندمعنایی اندام‌واژه‌ها بینجامد.

اندام‌واژه «مغز»

۱- سیاه‌مغز: در قالب استعاره هستی‌شناسی، در مفهوم پریشان‌ذهن است. در طب سنتی ایران غلبه سودا و سردی بر مغز، باعث پریشانی ذهن میشود. در تأیید این موضوع میتوان به نظریه چهار خلط هوسکین^۱ (۱۹۶۲) و جونز^۲ (۱۹۷۹) و لاندون^۳ (۱۹۹۷) اشاره کرد که بر اساس آن غلبه سودا بر اندامهای بدن بخصوص مغز باعث حالت مالیخولیایی، افسردگی، غمگینی و پریشانی ذهن میشود، که همین باور در طب سنتی ایران نیز رایج است. طب سنتی، بعنوان یکی از مؤلفه‌های فرهنگ، بر مفهوم‌سازی و چندمعنایی تأثیر قابل ملاحظه‌ای دارد. نمونه‌ای از اینگونه کاربردهای تبیینی را میتوان در پژوهش یو (۲۰۰۹) یافت که بویژه در بخش سوم مقاله «استعاره، بدن و فرهنگ: دریافت چینی از کیسه صفرا و شجاعت»^۴ به جایگاه کیسه صفرا در طب سنتی چینی پرداخته است؛ زیرا طب سنتی میتواند باورهای عامیانه و فرهنگی را دست کم در مورد سلامت بنمایاند.

۲- مغز تکان خوردن: در قالب استعاره هستی‌شناسی، در مفهوم گیج شدن و جنون پیدا کردن است. مغز کانون تفکر و راهبری کنشهای بدن است. در اینجا هر تغییری در موقعیت مغز بمثابة اختلالی در تفکر و عملکرد بدن و ذهن در نظر گرفته شده است و به بسط معنی انجامیده است. در این تحلیل نیز موقعیت مکانی عضو بدن به بسط معنایی انجامیده است.

اندام‌واژه «لب»

۱- کف بر لب آوردن: این اصطلاح از طریق فرآیند مجاز (جزء-کل) شکل گرفته است و سپس خود مبنای شکلگیری استعاره قرار گرفته است و در مفهوم انتزاعی خشمگین شدن به کار رفته است. در دوران قدیم در ایران برای اشاره به حالت مستان و مصروعان که کف شیری‌رنگ به دهان می‌آوردند این اصطلاح به کار برده شده است و پس از بسط معنایی، برای اشاره به عصبانیت و خشم بسیار به کار رفته است. مجدداً جا دارد به تبیین مشابه یو (۵۷:۲۰۰۹) در خصوص تأثیرات فیزیکی احساسات و قرار گرفتن آنها در حوزه مبدأ استعاره‌های مفهومی اشاره کنیم.

۲- صد تا تشنه را لب جو بردن و تشنه برگرداندن: «لب» در قالب استعاره هستی‌شناسی، در مفهوم «کنار» به کار رفته است. در این ضرب‌المثل معنای «لب» ناشی از موقعیت مکانی آن در مقایسه با دهان به دست آمده است. لوینسون^۵ (۱۹۹۴) و آنتونانو (۲۰۱۲) و تیب^۶ (۲۰۱۷) در پژوهشهایی که در مورد استعاره‌های اندام‌واژه‌ها انجام دادند به این نتیجه دست یافتند که در اغلب زبانها معنای اندام‌واژه‌ها برای ارجاع به اشیای بیجان و مناظر طبیعی بسط پیدا میکند؛ مثل «سر کوه»، «پای درخت»، «دست راست جاده»، «دل طبیعت».

1. Hoskin

2. Jones

3. Loundon

4. Metaphor, body and culture: The Chinese understanding of gallbladder and courage

5. Levinson

6. Tibe

اندام‌واژه «گردن»

گردن کلفت: در این مثال نسبت دادن یک صفت به اندام «گردن» مبنای مفهوم‌سازی و بسط مفهومی قرار گرفته است. کلفتی گردن مجازاً در معنای قلدری و زورگویی است. فرهنگها دریافتهای متفاوتی از بدن به اعضای هر فرهنگ می‌دهند. مثلاً نسبت دادن قلدری به کلفتی گردن در ایران ممکن است در فرهنگهای دیگر کاربرد نداشته باشد یا اینکه در قالب رابطه دلالتی متفاوتی صورت بگیرد. برای نمونه، در فرهنگی که اعضای آن قدی کوتاه دارند شاید بلندی قد با این معنی پیوند بخورد.

اندام‌واژه «شکم»

۱- برای یک شکم دو منت نمیکشد: در این اصطلاح، بر اساس فرآیند مجاز، «شکم» در معنای غذا مبنای بسط مفهومی قرار گرفته است. مبنای این مجاز رابطه ظرف و مظروفی است.
۲- شکم از گاو قرض کردن: شکم قرض کردن در قالب استعاره هستی‌شناسی، در مفهوم پرخوری کردن است. ویرژیبتسکا (۲۰۰۷) چهار تبیین^۱ معنایی برای اندام‌واژه‌ها معرفی میکند که یکی از این تبیینها اشاره به عملکرد یا «شبه-عملکرد»^۲ است که در اینجا شبه-عملکرد شکم، پرخوری است.

اندام‌واژه «ناخن»

۱- ناخن تیز کردن: این عبارت در قالب استعاره هستی‌شناسی، در مفهوم طمع زیاد داشتن است. به نظر میرسد این معنی از رهگذر تبیین بدنمندی حیوانمدار توضیح داده میشود. چارپایان برای به‌دست آوردن آنچه میخواهند، به دستان و ناخنهایشان متوسل میشوند. این عملکرد حیوانی میتواند دریافت معنای حرص و زیاده‌خواهی را از اصطلاح فوق توضیح دهد. لوینسون^۳ (۲۰۰۶) در پژوهشی که در زبان پاپان^۴ انجام داده است به این نتیجه رسیده که در زبانها ویژگی اندامهای حیوانات بر اندامهای انسان نگاشت میگردد و این فرایند عاملی برای بسط معنایی است. به نمونه‌هایی مانند نوک زدن، بال گشودن، یورتمه رفتن و نسبت دادن این اعمال به انسانها توجه کنید.
۲- ناخنک زدن: در قالب مجاز (جزء-کل) و در مفهوم دزدی در مقیاس کم است. یعنی دست کج داشتن و استفاده از عملکرد دست. در اینجا مجازاً ناخن در معنای دست به کار رفته است. برای تبیین شناختی این اصطلاح میتوان به والکین^۵ (۱۹۹۶) اشاره کرد که تغییرات معنایی اندام‌واژه‌ها از قواعد غیرمستقیم ذکر جزء، و اراده کل تبعیت میکند (بازو > دست > انگشت > ناخن).

اندام‌واژه «پا»

روی پاهای خود بند شدن: به نظر میرسد این نمونه، در زبان فارسی بر اساس بسط معنایی در مفهوم ثبات، شکل گرفته است. آنتونانو و گارائی^۶ (۲۰۰۴) در پژوهشی که در زبان باسک انجام داده‌اند بسط معنایی استعاری «پا» را

1. explication

2. quasi-function

3. Levinson

۴. زبان پاپان یکی از زبانهای جزیره راسل در شرق سواحل جدید جنیا است.

5. Walkin

6. Antunano_Garai

بدین‌صورت نشان داده‌اند: الف) طبقه، ب) اساس و پایه، پ) مکان و موقعیت، ج) نسل و د) ثبات و نگهداشتن موقعیت و مقام و وضعیت و نگرش.

اندام‌واژه «زبان»

۱- بریده باد زبانی که نگوید این کلمات: در قالب مجاز (انتخاب اندام‌واژه بجای عملکرد آن) و در اینجا زبان بجای گفتار به بسط معنایی انجامیده است.

۲- زبان بریده به کنجی نشسته صم بکم: زبان مجازاً ابتدا بجای گفتار به کار رفته و در ساخت اصطلاح، مبنای بسط استعاری قرار گرفته است. زبان بریده یعنی فردی که نمیتواند سخن بگوید.

اندام‌واژه «زانو»

۱- زانو زدن برای کسی: معنای این اصطلاح از یک کنش نشانه‌ای در معنای ادای احترام و درخواست بسط یافته است. کنشهای نشانه‌ای اندامهای بدن میتوانند به بسط معنایی منتهی شوند. مانند دست یاری دراز کردن در معنای کمک خواستن، بشکن زدن در معنای شاد بودن، ابرو بالا بردن در معنای تعجب کردن و پشت دست را گاز گرفتن در معنای پشیمان بودن.

۲- زانوی غم به بغل گرفتن: از یک عملکرد حسی-حرکتی و فیزیولوژیکی سرچشمه میگیرد که در موقع غم بروز پیدا میکند. اعمال فیزیولوژیکی مرتبط با عواطف میتوانند در معنای همان عواطف به کار روند. به اعتقاد یو (۵:۲۰۹) تأثیرات فیزیولوژیکی یک احساس، نمایگر آن احساس است. بعنوان نمونه‌ای دیگر میتوان به «سرافکننده بودن» در معنای شرمگین بودن اشاره کرد.

اندام‌واژه «شانه»

۱- شانه خالی کردن: شانه خالی کردن، در قالب استعاره، در مفهوم نپذیرفتن مسئولیت کاری است و اصطلاحی مرتبط با سوارکاری است؛ گاهی اسب ضمن حرکت، شانه خود را از یک طرف میدزدد که آن را بغل خالی کردن نیز میگویند. در این حالت، چنانچه سوارکار ناشی باشد سقوط میکند. این اصطلاح را در مورد آدمهایی که از انجام کاری طفره میروند و یا وظیفه خود را بدرستی انجام نمیدهند به کار میبریم. در تأیید این موضوع میتوان به پژوهش لوینسون (۲۰۰۶) در زبان پایان اشاره کرد که بر اساس آن، در زبانها ویژگی اندامهای حیوانات و عملکردهای بدن آنها بر اندامهای انسان نگاشت میگردد.

اندام‌واژه «دهان»

۱- دهان کسی چفت و بست نداشتن: دهان نداشتن در قالب یک استعاره و بدواً بر اساس مجاز (انتخاب اندام‌واژه بجای عملکرد آن) شکل گرفته و در مفهوم بدزبانی کردن و دشنام دادن است. در تبیین شناختی این موضوع میتوان به پژوهش پروکوپیا و موناستیرو^۱ (۲۰۱۴) در مورد توضیح چندمعنایی اندام‌واژه «دهان» در زبان یاکوت^۲ اشاره کرد که دهان در آن زبان ابزاری برای گفتگو و تعامل ارتباطی است. آنها بسط مفهومی اندام‌واژه دهان را

1. Prokopieva & Monastyrev

2. Yukut

بدین‌صورت معرفی کرده‌اند: (۱) رد کردن، (۲) بدزبانی‌کردن و دشنام دادن، (۳) پرحرفی، (۴) محل ورود غذا، (۵) تندتند حرف زدن، (۶) غرغر کردن، (۷) سخن نگفتن و متحیر ماندن (بعمد سخن نگفتن)، (۸) متعجب شدن، (۹) درون، (۱۰) سوراخ، (۱۱) درب ورودی بدن یا ساختمان، (۱۲) پناهگاه حیوانات.

۲- بند دهن سفت بودن: در قالب استعاره (ظرف-مظروفی)، در مفهوم انتزاعی رازدار بودن است و از تبیین طبقات دوازده‌گانه موناستیرو و پروکوپیا (۲۰۱۴) ذکر شده در بالا تبعیت میکند.

اندام‌واژه «دنده»

۱- از دنده چپ بلند شدن: بر اساس یک استعاره جهتی، دنده در معنی طرف است. بر اساس طب سنتی ایران وقتی فرد از طرف چپ خود بلند شود، از آنجا که طحال و کبد در طرف چپ بدن قرار گرفته و مرکز تجمع سودا است، میزان زیادی سودا وارد خون میشود و فرد را بدخلق میکند. به همین دلیل وقتی فردی بدخلقی میکند میگویند مگر از دنده چپ بلند شدی؟ طبق نظریه اخلاط و مطابقت آنها با شخصیت و ویژگی افراد، هوسکین (۱۹۶۲) و جنز (۱۹۷۹) و لوندان (۱۹۹۷) معتقدند خلق و خوی افراد را غلبه یکی از این مایعات (شامل خون، صفرای زرد، صفرای سیاه) تعیین میکند؛ عملکرد مختل کبد که در طرف چپ بدن و در ارتباط با صفرا است، باعث خلق و خوی عصبی و احساسات منفی میشود. در تبیین شناختی این موضوع جا دارد مجدداً به پژوهش یو (۲۰۰۹) اشاره کنیم که به مقایسه عبارات استعاره‌ی خشم و شادی در دو زبان چینی و انگلیسی پرداخته است و به شباهتها و تفاوت‌های مفهوم‌سازی استعاره‌ی خشم و شادی در این دو زبان اشاره کرده است. وی در توجیه علت این تفاوت‌ها، مسئله تأثیرپذیری الگوهای فرهنگی از نظریه‌های طب سنتی چینی را مطرح میکند. بر این اساس، از منظر طب سنتی چینی احساسی مانند خشم با عملکرد فیزیولوژیک بر اعضای داخلی مرتبط با آن، یعنی کبد و صفرا، مرتبط است.

اندام‌واژه «بینی / دماغ»

۱- دماغ کسی باد داشتن: در فرهنگ عامه نزد ایرانیان دماغ چاق و بزرگ نشانه راحتی و آسایش است. بر اساس این باور عامیانه، دماغ در مفهوم تکبر و نخوت به کار رفته است. در توضیح بیشتر میتوان افزود که فرهنگ‌های مختلف دریافتهای متفاوتی از بدن ارائه میدهند. جلوه‌های زیباشناسی اندام‌های بدن یکی از این جنبه‌هاست. مثلاً نزد بسیاری از اقوام روستانشین در ایران چاقی، زیبا و نشانه رفاه و تندرستی است و لاغر بودن نماینده بیماری و تنگدستی.

۲- سر بینی خاراندن: استعاره از دروغ گفتن و پنهان کردن حقیقت است. در تبیین شناختی این اصطلاح میتوان به تحقیقات محرابیان (۲۰۰۹) در مقاله «پیام‌های خاموش» که موضوع آن ارتباط‌های غیرکلامی زبان بدن است، اشاره کرد که یکی از نشانه‌های دروغ‌گویی این است که فرد دروغگو با دست جلو دهانش را میگیرد و سپس بینش را لمس میکند. وی اشاره میکند که دروغ گفتن به دلیل ترس و تنش که در فرد ایجاد میکند باعث ترشح موادی میشود که منجر به خارش در ناحیه بینی، سر و گردن میشود و خاراندن این قسمتهای بدن برای کنترل استرس و اضطراب ناشی از دروغ گفتن صورت میگیرد.

اندام‌واژه «چشم»

۱- چشم‌تنگ: در قالب استعاره، در مفهوم حسود و طماع است. حالت فیزیولوژیکی تنگی چشم برای بیان ویژگی شخصیت تنگ‌نظر استفاده شده است. یو (۲۰۰۴:۲۰۰) ارتباط چشم با طمع و تنگ‌نظری و حسادت را در زبان چینی بررسی کرده است. عملکرد چشمها با بسیاری از احساسات و عواطف مرتبط است. شکل چشمها موقع تجربه بسیاری از عواطف در قالب استعاره و مجاز در زبان بسط پیدا میکند و به چندمعنایی منتهی میشود. برای مثال، چشم گشودن و چشم بستن از چنین مواردی است.

۲- هرچه در چشمت خوار آید نگه دار که وقتی به کار آید: چشم در معنای مجازی، در مفهوم نگاه و نظر به کار رفته است. به بیان دیگر اندام بجای عملکرد آن مجازاً به کار رفته است.

اندام‌واژه «خون»

۱- رخ پر خون گشتن: خون در قالب استعاره مفهومی، در مفهوم غضب به کار میرود؛ چراکه در هنگام عصبانیت از نظر بیولوژیکی خون به سمت بالا و چهره میرود و صورت پر از خون و قرمز میشود. به بیان دیگر حالات فیزیولوژیک نماینده عواطف هستند و میتوان به پژوهش یو (۲۰۰۹) در خصوص رابطه تأثیرات فیزیولوژیک و معانی احساسات اشاره کرد.

۲- خونسرد: رنگ خون قرمز است و رنگ قرمز نشان‌دهنده حرارت و گرما و محبت است و سرد بودن خون بطور ضمنی کیفیت خون را نشان میدهد و در تضاد با حرارت و گرما است. حوزه مبدأ غالب برای استعاره عشق و محبت، گرما و آتش است. وقتی مفهوم متقابل آن یعنی سردی برای مفهوم‌سازی به کار میرود، استعاره‌ای متضاد، که در اینجا در معنای بیمهری و بی‌اعتنائی است، شکل میگیرد.

اندام‌واژه «جگر»

۱- جگر داشتن: در قالب استعاره و به معنای شجاعت داشتن است. مفهوم‌سازی شجاعت بر اساس امعاء و احشاء از سوی یو (۲۰۰۹) مورد توجه قرار گرفته است. در زبانهای مختلف، دو اندام داخلی یکی صفرا و دیگری جگر، برای مفهوم‌سازی شجاعت به کار میرود.

۲- جگر خوردن: در قالب استعاره، در مفهوم انتزاعی غم و اندوه است. یو (۲۰۰۹:۵۴) در پژوهشی که برای بسط معنایی اندام‌واژه‌ها انجام داد به این نتیجه رسید که اندام‌واژه‌های داخلی مانند جگر و دل، بیشترین نقش را در مفهوم‌سازی احساسات مثبت و منفی دارند. آنتونانو (۲۰۰۸) در پژوهشی که بر روی اندام‌واژه قلب و جگر و شکم در زبان باسک انجام داد به این نتیجه رسید که اندام‌واژه «جگر» میتواند بعنوان جایگاهی برای مفهوم‌سازی احساسات منفی به کار رود.

اندام‌واژه «چانه»

۱- چانه آخری را انداختن: آخرین حرکت شخص هنگام مردن، انداختن چانه به سمت پایین است. حرکت چانه به سمت پایین، در مفهوم کلی مردن به کار رفته است؛ بنابراین بسط معنایی فوق در قالب استعاره از یک واقعیت فیزیولوژیک منتج شده است.

۲- زردچوبه تخم‌مرغ به چانه بستن: در طب سنتی زردچوبه و تخم‌مرغ برای تقویت، روی قسمتهای مختلف بدن قرار داده میشود. در اینجا چانه مجازاً در معنای گفتار و کلام بسط یافته است و این همنشینی کلمات در معنای بسیار سخن گفتن میباشد. طب سنتی بعنوان یکی از مؤلفه‌های فرهنگ، در مفهوم‌سازی و تبیین معنایی تأثیر قابل ملاحظه‌ای دارد. همانطور که قبلاً اشاره کردیم این نوع تحلیل در اثر یو (۲۰۰۹) مورد استفاده قرار گرفته است و در اینجا الگوی تحلیل قلمداد شده است.

اندام‌واژه «پیشانی»

۱- پیشانی‌بلند: در اینجا پیشانی در معنای بخت و سرنوشت به کار رفته است و بلندی پیشانی صفتی است که در فرهنگ ایرانیان مطلوب به‌شمار می‌آید. بر این اساس، پیشانی بلند بطور استعاری به معنای کسی است که بخت و سرنوشت خوبی دارد. همانطور که قبلاً گفتیم فرهنگها بر جنبه‌های زیباشناسی اندامهای بدن تأثیرگذارند. در فرهنگ ایرانی پیشانی بلند نشانه‌ی زیبایی است.

۲- گشاده‌پیشانی: بطور استعاری، در مفهوم خوش اخلاق است. نزد ایرانیان پیشانی بدون چین و شکن زیبا محسوب میشود و چون صفتی مخالف اخم و ترش‌رویی را به تصویر میکشد موجب شده در معنای خوش اخلاق بسط معنایی بیابد.

اندام‌واژه «پوست»

گذر پوست به دباغخانه است: در قالب استعاره، در مفهوم انتزاعی تحمل کردن سختی و دشواری است؛ چراکه در گذشته و در فرهنگ ایران دباغخانه مکانی بوده که در آنجا پوست حیوانات را پاک میکردند و تلاش زیادی برای پیرایش دادن پوست انجام میدادند تا قابل استفاده شود. در تأیید این موضوع میتوان به پژوهش مجید^۱ (۲۰۰۶) با عنوان چندمعنایی اندام‌واژه‌ها در زبان پنجابی اشاره کرد که پوست و بدن حیوانات را با پوست و بدن انسان مقایسه میکند.

اندام‌واژه «ریش»

۱- به ریش پنبه چسباندن: در فرهنگ ایرانی، «ریش» با مفاهیم احترام و منزلت مرتبط است؛ بخصوص اگر مؤلفه سن نیز به آن افزوده شود این احترام افزایش پیدا میکند. در تبیین این موضوع میتوان به سخنرانی «بازی نشانه‌ها در تاریخ تبارشناختی» امیرعلی نجومیان (۱۳۹۵) اشاره کرد. وی «ریش» و «سبیل» را بعنوان نشانه‌ای برای بازسازی هویت جنسی و تحلیل نظامهای قدرت و صاحب احترام در گذشته و اکنون مورد بررسی قرار داده است. همچنین به دگرگونیها و چرخش نشانه‌ای «ریش و سبیل» در دوره‌های تاریخی متفاوت در فرهنگ ایرانی اشاره کرده است. با در نظر داشتن این باور فرهنگی، «چسباندن پنبه بر ریش» برای بزرگ کردن و برجسته کردن ریش در باور فرهنگی ایران قدیم، نشانه‌ی منزلت یافتن شخص است؛ این اصطلاح در معنی گول زدن یا سوءاستفاده از منزلت، در قالب استعاره بسط معنایی یافته است.

۲- ریش سفید: سفید بعنوان صفت برای ریش در قالب مجاز، در مفهوم فرد با تجربه و منزلت به کار رفته است؛ چراکه ریش برای مردان در فرهنگ ایرانی نشانه‌ی کهولت و باتجربه و محترم بودن است. در تبیین این موضوع باز

^۱. Majid

هم میتوان به سخنرانی نجومیان (۱۳۹۵) مراجعه کرد.

اندام‌واژه «انگشت»

هفت قواره شش انگشت: «انگشت» در قالب مجاز، در معنای اندازه‌گیری به کار رفته است. در قدیم از انگشت برای واحد اندازه‌گیری استفاده میکردند. در تأیید این موضوع میتوان به پژوهش ویکین^۱ (۱۹۹۳) در مورد بسط و گسترش مفهوم انگشت اشاره کرد که به این شرح است: الف) عدد و رقم و شمارش و ب) اشاره کردن. ۲- از تمامی دان که پنج انگشت باشد مرد را: در قالب مجاز (جزء-کل)، در مفهوم تمام و کمال بودن شخص به کار میرود؛ چراکه یک دست با پنج انگشت کامل میشود.

اندام‌واژه «دل»

۱- به دل گذشتن: این استعاره در مفهوم الهام گرفتن و آگاه شدن به کار رفته است. «دل» مکانی است که تجربیات عاطفی مختلف به آن نسبت داده میشود. در این خصوص میتوان به پژوهش شریفیان (۲۰۱۱ الف) اشاره کرد که به بررسی مفهوم‌سازی فرهنگی «دل» میپردازد. به گفته شریفیان، در ادبیات عرفانی، «دل» همان قلب روحانی است که بر روان تسلط دارد یا جایگاه نفس و تمایلات خودخواهانه یا جایگاه روح و عشق روحانی است. بعلاوه بعنوان منشأ ایمان، جایگاه نور، الهام گرفتن و شعور و جایگاه بینش، مفهوم‌سازی میشود. ۲- دل‌گنده‌ای داشتن: استعاره مفهومی مبتنی بر طرحواره حجمی، در مفهوم شجاعت و سخاوت است. برای تبیین شناختی این ضرب‌المثل میتوان به پژوهش پرس^۲ (۲۰۰۸) که مفهوم «دل/قلب» را در پنج زبان بررسی نمود اشاره کرد. وی گستره این بسط مفهومی را به قرار ذیل توضیح میدهد: ۱) جایگاه احساسات، ۲) عکس‌العملهای رفتاری، احساسی و فیزیولوژیکی، ۳) دل بمتابۀ ماده‌ای که میتوان ویژگی به آن نسبت داد، مثل طلا و سنگ بودن، بزرگ و کوچک بودن دل با مفاهیمی مثبت و منفی مانند سخاوت و مهربانی و کوچکی آن با مفاهیم مانند غم و اندوه، تجربه احساسات با افزایش دما، ۴) دل بمتابۀ موجود زنده، ۵) دل جایگاه اندیشه و ۶) مرکز و کانون.

نتیجه‌گیری

در این پژوهش، با رویکرد شناختی، به بررسی چندمعنایی اندام‌واژه‌های درونی و بیرونی در ضرب‌المثلها و اصطلاحات و باورهای عامیانه پرداختیم. ضرب‌المثلها و اصطلاحات، پیکره این پژوهش را تشکیل داد؛ چراکه این ساخته‌های زبانی اطلاعات مهمی درباره جهان‌بینی یک جامعه زبانی به‌دست میدهند. در این پژوهش، معانی اندام‌واژه‌ها براساس ۲۰۱۰ شاهد از ضرب‌المثلها و اصطلاحات و باورهای عامیانه به دست آمد و در جدول (۱-۵) ارائه شده است.

1. Wikin

2. Pérez

جدول شماره ۵-۱ بسط معانی اندام‌واژه‌های درونی و بیرونی

اندام‌واژه	معانی اندام‌واژه‌ها
دست	رهاکردن، برداشتن، مکان‌نما برای جهت‌یابی، قدرت، کنترل، مهارت و تجربه، دارایی، اقبال
سر	بالا، مرکز تصمیم‌گیری، قصد و نیت، اندیشه، شلوغی، شتاب، لبریز شدن، آغاز، منزلت، مو
مو	نازکی، باریکی، ظرافت، ترک برداشتن، تیزهوشی، ترس، امر محال و غیرممکن
پا	حرکت کردن، حمایت کردن، ثبات وضعیت، اساس و مبنا، پافشاری و سماجت کردن
ناخن	خسّت، دزدی کردن، دست، طمع، مقدار اندک
گوش	شنیدن، فهمیدن، تجربه کردن، انتظار، تکبر، استراق سمع، ناامید شدن
مغز	درک کردن، آگاهی، پریشانی ذهن، نادانی، داخل، درون، فکر کردن
لب	دهان، سخن گفتن، کنار، ناراحت شدن، ترس، حسرت خوردن
جگر	ناراحتی، غم، عشق، علاقه‌مندی، نق زدن، قلب، شجاعت، دلتنگی
چانه	پروایی، مردن، نپذیرفتن
چشم	نگریستن، فکر کردن، درک کردن، بی‌آبرویی، حرص، کبر، تردید، لجبازی و بیرحمی
خون	نژاد و تبار، روابط خویشاوندی، حرارت، گرما، عصبانیت، خشم، قتل، کشتار، قصاص، سوءاستفاده
دنده	تن، طرف، بدخلقی، ناقص بودن، خودرأیی، کتک خوردن
شانه	نفی کردن، تهدید کردن، نپذیرفتن، مسئولیت‌پذیری، چابک‌دستی، زورگویی
دهان	سخن گفتن، رازداری، سکوت، بددهنی، زیاده‌گویی، متعجب شدن، راه ورود، حرص و ولع
سینه	پستان، دل، مخزن نگهداری اسرار، شخص
شکم	پر خوری، گرسنگی، وعده دادن، نیازمندی، رَحم
پیشانی	سرنوشت، بد اخلاقی، شهرت، بیشرمی، خوش اخلاقی
ریش	اعتبار، قدرت، تجربه، مُسن، فریب دادن، رشد کردن
پوست	دورویی، تحمل سختی، عذاب، ظاهر و باطن
بغل	فریب، غرور، قلدری، شماتت، در آغوش گرفتن
انگشت	اشاره کردن، مهارت، توانایی، کامل بودن، اذیت کردن، لمس کردن، واحدی برای شمارش
دل	مرکز، درون، جایگاه شعور، شکم، قلب، مخزنی برای نگهداری رازها، محبت، مهربانی، صداقت، عشق، علاقه، امید، شجاعت، ترس، بزدلی، ظن و گمان
شست	انگشت، احترام و عزت، قدرت‌نمایی

با توجه به بسط مفهومی و بسامدگیری کل اندام‌واژه‌های درونی و بیرونی در نمودار (۴-۱) مشخص شد که بیشترین بسامد و بسط مفهومی مربوط به اندام‌واژه «دل» و پس از آن اندام‌واژه «چشم» و کمترین بسامد و بسط مفهومی مربوط به اندام‌واژه «شست» است و همچنین با توجه به نمودار (۲-۴)، اندام‌واژه «دل» و «جگر» بیشترین پیوند را با بازنمایی عواطف در اصطلاحات و باورهای عامیانه و ضرب‌المثل‌های زبان فارسی دارند. تحلیل‌های شناختی صورت‌گرفته نشان داد بسط معنایی اندام‌واژه‌ها در اصطلاحات، ضرب‌المثل‌ها و باورهای عامیانه فارسی تحت تأثیر استعاره و مجاز مفهومی، دانش فرهنگی در کنار ادراک، مکان فیزیولوژیکی اندام، تشبیه شکل اندام، تأثیرات فیزیولوژیک، شواهد بینابانی دال بر عملکرد حسی، فرهنگ و کنش‌های اجتماعی، جهان‌بینی مأخوذ از طب سنتی، بدنمندی حیوان‌مدار و گیاه‌مدار، کنش‌های نشانه‌ای، فعالیت حسی-حرکتی و فیزیولوژیک، فرهنگ عامه و زیباشناسی فرهنگی روی داده است.

مشارکت نویسندگان

این مقاله از رساله دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی مصوب در دانشکده علوم انسانی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب استخراج شده است. سرکار خانم دکتر آژینا افراشی راهنمایی این رساله را برعهده داشته و طراح اصلی این مطالعه بوده‌اند. سرکار خانم سیما کیایی بعنوان پژوهشگر این رساله در گردآوری داده‌ها و تنظیم متن نهایی نقش داشته‌اند. آقای دکتر مصطفی عاصی به عنوان مشاور نیز در تجزیه و تحلیل داده‌ها و راهنمایی‌های تخصصی این پژوهش نقش داشته‌اند. در نهایت تحلیل محتوای مقاله حاصل تلاش و مشارکت هر سه پژوهشگر بوده است.

تشکر و قدردانی

نویسندگان بر خود لازم میدانند مراتب تشکر خود را از مسئولان آموزشی و پژوهشی دانشکده علوم انسانی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب که نویسندگان را در انجام و ارتقاء کیفی این پژوهش یاری دادند، اعلام نمایند.

تعارض منافع

نویسندگان این مقاله گواهی مینمایند که این اثر در هیچ نشریه داخلی و خارجی به چاپ نرسیده و حاصل فعالیت‌های پژوهشی تمامی نویسندگان است، و ایشان نسبت به انتشار آن آگاهی و رضایت دارند. این تحقیق طبق کلیه قوانین و مقررات اخلاقی اجرا شده و هیچ تخلف و تقلبی صورت نگرفته است. مسئولیت گزارش تعارض احتمالی منافع و حامیان مالی پژوهش به عهده نویسنده مسئول است، و ایشان مسئولیت کلیه موارد ذکر شده را بر عهده میگیرند.

REFERENCES

- Anvari, Hassan. (2009). Intensive speech culture. Two volumes. fourth edition. Tehran: Sokhan.
- Dehkoda, Ali Akbar. (2013). proverbs and decrees. Four volumes. 18th edition Tehran: AmirKabir.

- Enfield, N.J. Majid and M. Van Staden. (2006). "cross-linguistic categorization of body parts: Introduction". In: *language Sciences*, (Special Issue), pp137-147.
- Evans, V. & Andrea Tyler. (2003). *The Semantics of English Prepositions: Spatial senses, embodied meaning and Cognition*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Evans. (2007). *A Glossary of Cognitive Linguistics*. Edinburgh: Edinburgh University Press.
- Hoskin. M.A. (1962). "History of Science. New York": Science History Publication. <http://cgie.org.ir/fa/news/141232>.
- Ibarretxe, Antuñano, I. (1999). *Polysemy and Metaphor in Perception Verbs: A Cross-Linguistic Study* (PhD Thesis): University of Edinburgh.
- Ibarretxe, Antuñano, I. and Koldo J. Garai. (2004). "Basque body parts and their conceptual structure: the case of oin 'foot' and begi 'eye'". In: unizar.es.
- Ibarretxe, Antuñano. (2002). "The conceptual structure of Basque buru 'head'" In: *Fontes Linguae Vasconum* 91, pp 465-493.
- Ibarretxe, Antuñano. (2008). "The Conceptualization of Internal Organ in Basque Gut/Heart/Liver.Berlin": *Mutun de Guryter*, pp.103-128.
- Lakoff & M. Johnson (1997). *Metaphors We Live by*. Chicago and London: The University of Chicago Press.
- language of Rossel Island" *Language Sciences* 28. (2006). pp21–240.
- Levinson, S.C. (2006). "Parts of the body in Ye'li Dnye, the Papuan.
- Majid. A. (2006). "Body Part Categorization in Panjabi": *Language Sciences*. pp. 28, pp241-261.
- Mehrabian, Albert. (2009). "Silent Messages"- A Wealth of Information About Nonverbal Communication (Body Language)". Self – published, Retrieved April 6, 2010.
- Moein, Mohammad. (2004). *A certain six-volume culture*. Fifth Edition. Tehran: Moein.
- Monastyr, Veladimir & Prokopieva, Sventlana. (2014)". Explanatory Power of Lexicographic Codification of Polysemy of Mouth in The Modern Yakut Language. In *European Journal of Science*, (Special Issue), pp.75-84.
- Najafi, Abulhasan. (2000). *Persian folk culture*. First Edition. Two volumes Tehran: Nilufar.
- Nojumian, Amir Ali. (2015). "The game of signs and discourses in the history of genealogy", in the 12th conference of Tehran Semiotics Circle with the topic of history semiotics, held at the center of the Islamic encyclopedia.
- Partovi Amoli, Mehdi. (1991). *The historical origin of proverbs and rulings*. Print 2. Tehran. Senaei.
- Pérez, R. G. (2008). "A Cross-Cultural Analysis of Heart Metaphors". In: *Revista Alicantina de Estudios Ingleses*, 21, pp. 25-56.
- Servat, Mansour. (1996). *The culture of irony*. Tehran: Sokhan.

- Shamlou, Ahmad. (1998). *Alley book; Comprehensive vocabulary, terms, interpretations, Persian proverbs*. Tehran: Maziar.
- Sharifian. (2011a). *Cultural Conceptualizations and Language; Theoretical framework and applications (CLSCC 1)*. Amsterdam and Philadelphia: John Benjamins.
- Szlenk.I. (2014). *Semantic Extension of Body Part Terms: Common Pattern and Their Interpretation: Language Science Elsevier*.
- Taylor, J. R. (1995). *Linguistic Categorization Prototypes in Linguistic Theory*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Wierzbicka, A. (2007). "Bodies and their parts: An NSM approach to semantic typology". In *Language Sciences*, 29, pp 14-65.
- Wilkins, David p. (1993). 'From part to person natural/tendencies of semantic change and the search Phycologist cognates': Working paper No. 23, Cognitive Anthropology Research Group at.
- Yu, N. (2009a). "The Chinese Heart in a Cognitive Perspective: Culture, Body, and Language" (Applications of cognitive linguistics; vol. 12). Berlin: Mouton de Gruyter.
- Zolfaqari, Hassan. (2009). *The great culture of Persian proverbs. Two volumes* Tehran: Elm.

۲. منابع فارسی

- انوری، حسن (۱۳۸۸). فرهنگ فشرده سخن. دو جلد. چاپ چهارم. تهران: سخن.
- پرتوی آملی، مهدی (۱۳۷۰). ریشه تاریخی امثال و حکم. چاپ ۲. تهران: سنایی.
- ثروت، منصور (۱۳۷۵). فرهنگ کنایات. تهران: سخن.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۹۳). امثال و حکم. چهار جلد. چاپ هجدهم. تهران: امیرکبیر.
- ذوالفقاری، حسن (۱۳۸۸). فرهنگ بزرگ ضرب‌المثل‌های فارسی. دو جلدی. تهران: علم.
- شاملو، احمد (۱۳۷۷). کتاب کوچه؛ جامع لغات، اصطلاحات، تعبیرات، ضرب‌المثل‌های فارسی. تهران: مازیار.
- نجفی، ابوالحسن (۱۳۷۹). فرهنگ فارسی عامیانه. دو جلدی. تهران: نیلوفر.
- نجومیان، امیرعلی (۱۳۹۵). «بازی نشانه‌ها و گفتمانها در تاریخ تبارشناسی»، در دوازدهمین همایش حلقه نشانه‌شناسی تهران با موضوع نشانه‌شناسی تاریخ، برگزار شده در مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- <http://cgie.org.ir/fa/news/141232>.

معین، محمد (۱۳۸۴). فرهنگ شش جلدی معین. چاپ پنجم. تهران: معین.

- Enfied, N.J. Majid and M.Van staden. (2006). "cross-linguistic categorization of body parts: Introduction". In: *language Sciences*, (Special Issue), pp137-147.
- Evans, V. & Andrea Tyler. (2003). *The Semantics of English Prepositions: Spatial senses, embodied meaning and Cognition*, Cambridge: Cambridge University Press.

- Evans. (2007). *A Glossary of Cognitive Linguistics*. Edinburgh: Edinburgh University Press.
- Hoskin. M.A. (1962). "History of Science. New York": Science History Publication. <http://cgie.org.ir/fa/news/141232>.
- Ibarretxe, Antuñano, I. (1999). *Polysemy and Metaphor in Perception Verbs: A Cross-Linguistic Study (PhD Thesis): University of Edinburgh*.
- Ibarretxe, Antuñano, I. and Koldo J. Garai. (2004). "Basque body parts and their conceptual structure: the case of oin 'foot' and begi 'eye'". In: unizar.es.
- Ibarretxe, Antuñano. (2002). "The conceptual structure of Basque buru 'head'" In: *Fontes Linguae Vasconum* 91, pp 465-493.
- Ibarretxe, Antuñano. (2008). "The Conceptualization of Internal Organ in Basque Gut/Heart/Liver. Berlin": *Mutun de Guryter*, pp.103-128.
- Lakoff & M. Johnson (1997). *Metaphors We Live by*. Chicago and London: The University of Chicago Press.
- language of Rossel Island" *Language Sciences* 28. (2006). pp.221-240.
- Levinson, S.C. (2006). "Parts of the body in Ye'li Dnye, the Papuan.
- Majid. A. (2006). "Body Part Categorization in Panjabi": *Language Sciences*. pp. 28, pp241-261.
- Mehrabian, Albert. (2009). "Silent Messages"- A Wealth of Information About Nonverbal Communication (Body Language)". Self – published, Retrieved April 6, 2010.
- Monastery, Veladimir & Prokopieva, Sventlana. (2014)". Explanatory Power of Lexicographic Codification of Polysemy of Mouth in The Modern Yakut Language. In *European Journal of Science*, (Special Issue), pp.75-84.
- Partovi Amoli, Mehdi. (1991). *The historical origin of proverbs and rulings*. Print 2. Tehran. Senaei.
- Pérez, R. G. (2008). "A Cross-Cultural Analysis of Heart Metaphors". In: *Revista Alicantina de Estudios Ingleses*, 21, pp. 25-56.
- Shamlou, Ahmad. (1998). *Alley book; Comprehensive vocabulary, terms, interpretations, Persian proverbs*. Tehran: Maziar.
- Sharifian. (2011a). *Cultural Conceptualizations and Language; Theoretical framework and applications (CLSCC 1)*. Amsterdam and Philadelphia: John Benjamins.
- Szlenk.I. (2014). *Semantic Extension of Body Part Terms: Common Pattern and Their Interpretation: Language Science Elsevier*.
- Taylor, J. R. (1995). *Linguistic Categorization Prototypes in Linguistic Theory*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Wierzbicka, A. (2007). "Bodies and their parts: An NSM approach to semantic typology". In *Language Sciences*, 29, pp 14-65.

- Wilkins, David p. (1993). 'From part to person natural/tendencies of semantic change and the search Phycologist cognates': Working paper No. 23, Cognitive Anthropology Research Group at.
- Yu, N. (2009a). "The Chinese Heart in a Cognitive Perspective: Culture, Body, and Language" (Applications of cognitive linguistics; vol. 12). Berlin: Mouton de Gruyter.

معرفی نویسندگان

سپما کیاپی: دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

(Email: simakiai@gmail.com)

آزیتا افراشی: دانشیار گروه زبان‌شناسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران.

(Email: a.afraشي@ihcs.ac.ir: نویسنده مسئول)

مصطفی عاصی: استاد گروه زبان‌شناسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران.

(Email: Smostafa.assi@gmail.com)

COPYRIGHTS

©2021 The author(s). This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the original authors and source are cited. no permission is required from the authors or the publishers.

Introducing the authors

Sima Kiaei: PhD student, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Humanities, South Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

(Email: simakiai@gmail.com)

Azita Afrashi: Associate Professor, Department of Linguistics, Institute of Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran.

(Email: a.afraشي@ihcs.ac.ir : Responsible author)

Mostafa Assi: Professor of the Department of Linguistics, Research Institute of Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran.

(Email: Smostafa.assi@gmail.com)